

مشاوران و یاران بزم شاه و فرح

۱۱ آبان ۱۴۰۱ ساعت ۲۱:۱۰

اما من شخصاً از او خوشم نمی آمد و این مربوط به مسایل اخلاقی می شود و کارهایی که او می کرد با باورها و برداشت های من، که ملهم از مذهب بود، و معتقد به اخلاقیات بودم در تضاد بود و به همین ملاحظه هم همیشه دست رد به سینه اش می زدم.

نزدیکان خانواده سلطنتی، و مشخصاً شاه و شهبانو، که من از آن اطلاع داشتم و خود من هم یکی از آن ها بودم، به دو دسته تقسیم می شوند:

یکی محارم سیاسی و دیگری یاران بزم و مهمانیها و مجالس بسیار خصوصی.

گروه دوم بیشتر بوسیله و بر اثر آشنایی با شهبانو به دربار راه پیدا کرده بودند که اینها یا خویشاوندان فرح بودند و یا دوستان دوران مدرسه و دانشکده اش و اسامی آن ها بدین قرار بود:

۱- لیلی امیرارجمند (جهان آراء): لیلی همکلاسی فرح بود و دوستی آن ها از مدرسه رازی شروع شده بود و در سالهای شهبانویی فرح سرپرستی کانون پرورش فکری کودکان را به عهده داشت. امیر ارجمند که سعی می کرد حتی در طرز لباس پوشیدن و آرایش شبیه فرح باشد، احتمالاً از نزدیک ترین دوستان او بود و به تبع او شوهرش امیر ارجمند نیز که چندی معاون دانشگاه تهران و سرپرست امور دانشجویان این دانشگاه بود در جمع دوستان خصوصی حضور می یافت و من از او در فرصت های بعدی نیز حرف خواهم زد.

۲- لیلی دفتری: دفتری نیز همکلاسی فرح بود و سابقه دوستی آن ها به ایام مدرسه باز می گشت. لیلی دختر تیمسار دفتری افسر نیروی دریایی بود و قبلاً با یکی از برادران معروف رشیدیان ازدواج کرده بود (برادران رشیدیان از عوامل انگلیس در ایران بودند و در سالهای حکومت مصدق نیز نقش مخالف نهضت ملی را داشتند و از جمله کسانی بودند که در کودتای ۲۸ مرداد به سپهبد زاهدی کمک کردند و از عوامل مهم سقوط مصدق بشمار می رفتند. برادران رشیدیان در سالهای رونق اقتصادی به کار بانکداری مشغول بودند و بانک تعاونی و توزیع را تأسیس کرده بودند). لیلی شغل و سمت مشخصی نداشت و در سیاست هم مداخله ای نمی کرد. وی اینک نزد فرزندانش در جنوب فرانسه زندگی می کند.

۳- پرویز بوشهری: پرویز برادر مهدی بوشهری شوهر سوم اشرف و پسر سناتور جواد بوشهری بود. پرویز بوشهری در فرانسه بزرگ شده بود و ظاهراً از آن خُلهای روزگار بشمار می رفت و گاه دست به چنان کارهای دیوانه واری می زد که در جمع دوستان فرح

اسمش را «زنجیری» گذاشته بودند. پرویز بوشهری به کار داد و ستد آن هم در شکل زد و بند آن شرکت داشت و به قول معروف هر جا که بوی پول می آمد حاضر و آماده بود، در مناقصه ها، در صادرات و واردات و در هر کار نان و آب دار دیگر دستش در کار بود. خلاصه کلام در تجارت و داد و ستد منحصر به یک رشته واحد نبود و آنقدر سر و کله اش در همه جا پیدا می شد که این اواخر سر و صدای هویدا هم درآمد بود و بوسیله یکی از دوستان نزدیک پیغام شفاهی، و در عین حال ملتسمانه، داده بود که شما را به خدا به این پرویز بگوئید که تکلیفش را روشن کند و اینقدر در همه جا حاضر نباشد و اقلأً حوزه فعالیت تجاری و اقتصادی اش را به یکی دو سه تا کار منحصر کند که ما هم تکلیف کار خودمان را بفهمیم. در اینجا برای اینکه از شیوه کار پرویز بوشهری نمونه بدهم، ماجرای اختلافی را که با فلیکس آقایان بر سر واردات شکر پیدا کرد بازگو می کنم.

جریان از این قرار بود که فلیکس آقایان رئیس فدراسیون اسکی، و یکی از دوستان نزدیک شاه، در کار واردات شکر دست داشت و وزارت بازرگانی هم طبعاً به علت موقعیتی که داشت همراهی های لازم را با او می کرد و سالها واردات شکر به کشور با نظر و بدست «آقایان» صورت می گرفت و او نفع خودش را می برد و مسئله ای هم نبود. اما از آنجا که پرویز بوشهری هر جا که بوی منفعت استشمام می شد حاضر بود، میل کرد که در این کار هم وارد شود اما به سد فلیکس آقایان برخورد. با اینهمه او دست بردار نشد و بخصوص که در اینکار شاپور ریپورتر نیز با او همراه بود و بدین ترتیب دو فرد با نفوذ از حلقه دوستان خصوصی دربار شاخ به شاخ شدند. در آن هنگام مهدوی وزیر بازرگانی بود و ماحصل مبارزه این دو نفر این شد که بعضی از اسرار پشت پرده مربوط به واردات شکر از پرده بیرون افتاد و کار به بازرسی و تهیه گزارش رسید. ۱ و نتیجه این که، مهدی وزیر بازرگانی و دو تن از معاونین او در مظان اتهام به سوء استفاده قرار گرفتند. اما چون کسی زورش به فلیکس آقایان و پرویز بوشهری، که عاملان اصلی بخور بخور بودند نمی رسید، دو تن از معاونین وزارت بازرگانی را دراز کردند و از کار بر کنار کردند و پرونده هم برایشان تشکیل دادند و مهدوی هم از وزارت بازرگانی کنار گذاشته شد. منتها چون او با هویدا مناسبات نزدیک داشت و هویدا هم خودش می دانست که کار از کجا آب می خورد و دست چه کسانی در ماجراست او را به عنوان وزیر مشاور به نخست وزیری برد. و چون همان هنگام شاه سپهد حجت رئیس سازمان تربیت بدنی را به علت عدم توفیق تیمهای ورزشی ایران در المپیک کانادا مورد غضب قرار داده بود و دستور انحلال سازمان ورزش را داده بود، مهدوی را که از ورزش و ورزشکاری هیچ اطلاعی نداشت، سرپرست سازمان منحل شده تربیت بدنی کردند که به عنوان چرخ پنجم فعلاً انجام وظیفه کند.

به خاطر هست در جریان غوغای شکر که مقارن با مبارزه با گرانفروشی هم بود یک روز به مهدوی وزیر بازرگانی گفتم با این شیوه

مبارزه با گرانفروشی که فقط کاسب جزء را نقره داغ می کنید، کار مبارزه با گرانفروشی و جلوگیری از بازار سیاه به جایی نمی رسد و ممکن است حتی حکومت هم سقوط کند. مهدوی در جوابم گفت اگر حکومت سقوط کرد مرا اعدام کنید! گفتم وقتی حکومت سقوط کرد اعدام شما به چه درد می خورد و عجباً که حداقل بخشی از پیش بینی من درست از آب درآمد و اگر چه حکومت سقوط نکرد اما خود مهدوی سقوط کرد و موقعیت شغلی و اعتبارش را به کلی از دست داد، چرا که پیش از این ماجرا مهدوی نه تنها وزیر مقتدر کابینه به شمار می رفت بلکه به عنوان قائم مقام حزب رستاخیز از چهره های حساس و با قدرت روز به شمار می آمد که همه آن موقعیت ها را یک جا از دست داد. منظور اینکه درگیری دو تن از افراد با نفوذ دوستان حلقه خصوصی شاه و فرح پیامدهایی به دنبال داشت که در آن روزها مردم نمی دانستند منشاء این خبرها و حوادث در کجاست.

۴- نازاعلم: ناز دختر عموی شهبانو بود، که چون با پرویز خزیمه اعلم، یعنی فرزند سناتور خزیمه اعلم و خواهرزاده علم، ازدواج کرده بود بیشتر به اسم فامیل شوهرش شناخته می شد.

۵- کامران دیبا: کامران پسر عموی فرح و برادر ناز بود. او جوان خوش تیپ و شیک پوشی بود که بیشتر به کارهای هنری و از آن جمله نقاشی و معماری علاقمند بود و شرکت مهندسی مشاور «داز» را هم داشت.

۶- دکتر یحیی دیبا: دکتر دیبا پسر عموی فرح بود و بیشتر به کار طبابت خودش سرگرم بود. آدم مهربان و متواضعی بود و هر وقت هم به دربار می آمد خیلی علاقه داشت که افراد گارد رامعاینه کند و این کار او به صورت یک وسواس درآمده بود. معمولاً وقتی دکتر دیبا وارد کاخ می شد بر سر راهش در محوطه کاخ هر جا که یکی از سربازان گارد را می دید می ایستاد و شروع به حال و احوال و معاینه آن ها و گاه بیش از ساعتی صرف این کار می کرد. دکتر یحیی دیبا بعد از انقلاب در ایران ماند و در همان ایران هم در تصادف اتومبیل کشته شد.

۷- فرهاد ریاحی: ریاحی نیز از همکلاسیهای فرح در مدرسه رازی تهران بود. فرهاد ریاحی به کار دانشگاهی مشغول بود و اساساً آدم معقول و کتاب خوانده ای به شمار می رفت. به علت خویشاوندی با سیمین دانشور و رفت و آمد با جلال آل احمد آدم خاکی بود. ریاحی این اواخر به ریاست دانشگاه تازه تأسیس شده بوعلی سینای همدان رسید.

۸- علی سردار افخمی: سردار افخمی مهندس معمار بود و یک شرکت مهندسی مشاور را اداره می کرد و کسب و کار پر رونقی داشت. سردار افخمی داماد دکتر فرهاد رادیولوژیست معروف و رئیس اسبق دانشگاه تهران بود و آدم خوش مشربی به شمار می رفت.

۹- امیلیا کارپاتی: امیلیا هم از یاران دوره مدرسه فرح بود و شوهر نداشت و ارمنی بود. او زن خوب و مهربانی بود و با فرهاد ریاحی مناسبات دوستانه نزدیک داشت. امیلیا بیمارستان مخصوص کودکان را که بالای میدان ونک قرار داشت اداره می کرد. این بیمارستان وابسته به بنگاه حمایت کودکان و نوزادان بود که یکی از دهها مؤسسه اجتماعی بود که تحت ریاست شهبانو فرح اداره می شد.

۱۰- الی انتیادیس: الی یک ایرانی یونانی الاصل بود که نسبت به سایر حاضران در حلقه دوستان خصوصی فرح سن و سال بالاتری داشت و مورد احترام همه بود و می شود گفت که حالت معلمی نسبت به سایرین داشت.

۱۱- فریدون جوادی: جوادی هم از دوستان ایام تحصیل فرح در مدرسه رازی و از یاران قدیم شهبانو بود. فریدون جوادی استاد دانشگاه بود و بیشترین نزدیکی و دوستی را با شهبانو داشت. جوادی با رضا قطبی و دکتر نهایندی نیز مناسبات نزدیک داشت و خیلی هم مایل بود که با من روابط نزدیک داشته باشد و همیشه به من می گفت من و تو بهره هوشیمان خیلی بالاست و باید با

هم باشیم تا منشاء خیلی از کارها و امور بشویم. اما من شخصاً از او خوشم نمی آمد و این مربوط به مسایل اخلاقی می شود و کارهایی که او می کرد با باورها و برداشت های من، که ملهم از مذهب بود، و معتقد به اخلاقیات بودم در تضاد بود و به همین ملاحظه هم همیشه دست رد به سینه اش می زدم. جوادی همسری داشت به اسم لیزا که ارمنی بود.

۱۲- محمود دیبا: محمود از خویشاوندان فرح و پسر دکتر احمد دیبا بود. وی در میان حلقه یاران فرح، بیشتر از همه با فریدون جوادی دوست و نزدیک بود. محمود کار آزاد می کرد و کاری به امور سیاست و بازی قدرت نداشت. مزیت بزرگ او رقص زیبا و ماهرانه او بود. باری اینها کلاً از دوستان نزدیک و درجه یک فرح به شمار می رفتند که در مجالس خصوصی و آنسوی دیوارهای رسمی و تشریفاتی دربار با هم و همه با فرح حشر و نشر داشتند.

۱- این همان ماجرای است که منجر به درج نام شاپور ریپورتر به عنوان واسطه معامله شکر با انگلیس در روزنامه اطلاعات شد و پیامدهای ناگواری برای محمدرضا پهلوی به ارمغان آورد (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج اول ، صص ۲۹۷- ۲۹۸؛ ج دوم، صص ۱۹۶-۱۹۳) - قاعدتاً پرویز بوشهری از عوامل شاپورجی در این معامله بوده است.

خاطرات مسعود انصاری

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/48975/فرح-شاه-بیزم-پاران-مشاوران>